

## بسم الله الرحمن الرحيم

### ادله معتزله و عدلیه در باب حسن و قبح عقلی

صاحب کتاب مواقف بعد از اینکه ادله اشاعره را نقل می‌کند، می‌گوید: معتزله دارای دو طریق هستند: یکی طریق حقیقی و دوم طریق الزامی؛ و هر کدام نیز دو مصداق دارد.

### دلیل اول از ادله حقیقی عدلیه در اثبات حسن و قبح عقلی

اما دو طریق حقیقی، اولین طریق که طریق معروف نیز می‌باشد، این است که گفته‌اند ما وقتی می‌بینیم مردم همگی و بدون استثنا جزم دارند که ظلم و کذب قبیح است. مردم می‌گویند ظلم قبیح است؛ کذب که موجب ضرر باشد، قبیح است؛ تثلثی که مسیحیت قائل است را قبیح می‌دانند؛ قتل انبیا را قبیح می‌دانند. این از امور قبیحه مسلمة عند الناس است. حال، سؤال این است که آیا به ملاک شرع، شارع به اینها یاد داده است که **الکذب قبیح، الظلم قبیح**، می‌گویند: نه. وقتی به مردم مراجعه می‌کنیم، حتی کسانی که تدین به شرع هم ندارند، هیچ دینی را قبول ندارند، این امور را قبیح می‌دانند. پس، معلوم می‌شود که منشأ قبح این امور، شارع نیست. لذا، دیگر راهی باقی نمی‌ماند که بگوئیم این امور قبح ذاتی و قبح واقعی دارد؛ هیچ شرع یا قانونی حسن و قبح را برای این امور جعل نکرده است.

این دلیل گاه به بیان دیگری هم ذکر می‌شود؛ و آن این که می‌گویند قضایایی مثل حسن عدل و قبح ظلم، اتفاقی بین جمیع عقلاست و معتقدند که اتفاق به این قضایا اعتبار داده است. اشکال این است که اتفاق دلیل بر حقانیت و اعتبار يك شیئی نیست. الآن اگر امروز همه عقلا اتفاق پیدا کنند بر اینکه حقوق زن و مرد مساوی است، هیچ ارزشی ندارد. به عبارت دیگر، افرادی (حالا این را در لابلاهی همین دلیل عرض می‌کنیم) مثل مرحوم محقق اصفهانی دلیل برای اعتبار قضایای عقل عملی را فقط همین اتفاق العقلاء قرار داده‌اند؛ همین که بنا و توافق عقلا بر این امر است، برای اعتبار کفایت می‌کند. وقتی که توافق نمی‌تواند دلیل بر اعتبار يك شیئی باشد، اینها چه می‌خواهند بگویند؟ اینها می‌خواهند بگویند اینکه همه عقلا با هم اتفاق کرده‌اند، به این معنا نیست که مجلس یا جمعی تشکیل، و رأی‌گیری شود؛ بلکه چون این يك قضیه فطری است، از حاق نفس انسان بیرون می‌آید، همه عقلا بر این نظر هستند. از هر عاقلی سؤال کنیم که آیا کذب قبیح است؟ پاسخ می‌گوید: بله. آیا قتل عمد قبیح است؟ می‌گوید: بله. پس، معلوم می‌شود این قضیه، قضیه‌ای است که از حاق نفس بشر می‌جوشد و منشأش نفس بشر است؛ و از امور خارج از نفس نیست. این اولین دلیل و مهمترین دلیلی که در اینجا بیان شده است.

## پاسخ دلیل اول

صاحب کتاب مواقف که اشعری مسلک است، در جواب این دلیل گفته است: ما هم قبول داریم که عقلا اینها را قبول دارند؛ ولی این غیر از حسن و قبح محل نزاع است. قبح کذب یا قبح تثلیث و یا قبح ظلم، بر می‌گردد به کمال و نقص، و ما حسن و قبح به معنای کمال و نقص را قبول داریم؛ هر چیزی که موجب کمال انسان است، حسن و هر چیزی که موجب نقصان نفس انسانی است، قبیح. یا بر می‌گردد به مسئله ملائمت و منافرت با نفس که همان مصلحت و مفسده باشد؛ و گفتیم که حسن و قبح در اینجا به معنای مصلحت و مفسده هم نیست.

- (این را در پرانتز عرض کنم که اگر به کلمات مرحوم محقق نائینی در کتاب فوائد الاصول مراجعه کرده باشید، ظاهر این است که ایشان حسن و قبح در اینجا را با مسئله مصلحت و مفسده یکی گرفته‌اند؛ این بحث را با بحث تبعیت احکام للمصالح و المفاسد یکی گرفته‌اند؛ و به يك دید اینها را مورد بحث و مناقشه قرار داده‌اند و ما مکرر عرض کردیم که اینطور نیست.) - حسن و قبحی که در اینجا محل بحث است، این است که اگر فعلی را که شارع در مورد آن اظهار نظر نکرده است، نه واجب کرده و نه حرام، فاعل آن را انجام داد، بگوئیم عقلا این فاعل را به خاطر فعلش مدح می‌کنند، می‌گویند این کار، کار خوبی است و این شخص، استحقاق مدح دارد؛ و اگر دیدند که بد است، بگویند این کار، کار قبیحی است و این شخص، استحقاق مذمت دارد. بنابراین، جوابی که اشاعره از این دلیل داده‌اند، این است که ما نیز قبول داریم عقلا بر قبح کذب و قبح ظلم اتفاق دارند، اما اینها حسن و قبح به معنای کمال و نقص است که محل نزاع ما نیست و محل نزاع در حسن و قبح به معنای مدح و ذم است.

## اشکال پاسخ اشاعره از دلیل اول

به نظر ما، این جواب اشاعره، جواب درستی نیست. و دلیل اول امامیه و معتزله برای حسن و قبح عقلی، تام است. توضیح مطلب این است که اگر ما از عقلایی که در این امور اتفاق نظر دارند، سؤال کنیم و بگوئیم در موردی که بحث کمال و نقص و مصلحت و مفسده هم نباشد، آیا شما می‌توانید اتفاق نظر پیدا کنید بر اینکه فلان فعل حسن است و فاعلش استحقاق مدح دارد؟ ادعای ما این است که عقلا چنین امری را قبول دارند؛ یعنی افعالی داریم که عقلا به خاطر آن افعال می‌آیند فاعلش را مدح یا ذم می‌کنند؛ و در شرع هم نسبت به آن فعل، دلیل و بیان خاصی نداریم. به عنوان مثال: در مثل ضرب الیتیم، در موردی که این ضرب الیتیم مفسده و مصلحت برای شخص ضارب ندارد، نسبت به خود یتیم هم فرض کنیم نه مصلحت و نه مفسده وجود داشته باشد؛ هکذا کمال و نقص هم در آن مطرح نباشد نه نسبت به فاعل و نه نسبت به مفعول؛ ادعای ما این است که نسبت به نفس این عمل، عقلا می‌گویند قبح وجود دارد و فاعلش استحقاق مذمت دارد.

مثال دیگر: ضرب الانسان نفسه؛ در مثال قبل عنوان یتیم است و در ذهن ما پیش زمینه در مورد قبح آن هست؛ اما در این مثال که انسان خودش را بزند، خودزنی کند؛ فرض هم کنیم که این خودزنی نه مصلحت دارد و نه مفسده، نه کمال است و نه نقص؛ با این حال، عقلا فاعل این کار را مذمت می‌کنند. پس، معلوم می‌شود که خود افعال، با قطع نظر از شرع و با قطع نظر از این که شارع عنوانی برای آن افعال داشته باشد، فی حد نفسه، یا حسن دارد یا قبح و عقلا بر همین اساس، فاعلش را مدح یا ذم می‌کنند. بنابراین دلیل اول معتزله به نظر می‌رسد که دلیل تامی است؛ و این اشکالاتی که بر آن وارد شده، با این بیانی که عرض کردیم، قابل جواب است.

## دلیل دوم عدلیه بر حسن و قبح عقلی

بر حسب آنچه که در کتاب مواقف آمده، دلیل دوم این است: **انما له تحصیل غرض من الاغراض واستوی فیہ صدق و الکذب**، کسی که به دنبال يك غرضی است و برای رسیدن به آن غرض، صدق و کذب یکسان است؛ اگر راست بگوید به آن غرض می‌رسد و اگر دروغ هم بگوید به آن غرض می‌رسد؛ **فانه يؤثر الصدق قطعاً**، ادعا این است که آدم عاقل در دوران بین صدق و کذب، کدام را اختیار می‌کند؟ مسلماً صدق را اختیار می‌کند.

معتزله می‌گویند پس همین که انسان ناخودآگاه صدق را اختیار می‌کند، دلیل این است که در صدق ملاك حسن وجود دارد، و انسان آن را به همین ملاك حسنش اختیار می‌کند. این دلیل را گاه در بعضی از کتب دیگر به بیان دیگری ذکر کرده‌اند و آن این که **لو خلق انسان منفرداً و عاش منفرداً ولم يشاهد أى مجتمع أو تعليم وتربية** اگر انسانی در یکجا منفرداً خلق شود، به تنهایی زندگی کند، با هیچ کسی رفت و آمد نداشته باشد، **ثم حمل على الاخبار بشيء بعد به او بگویند که تو از يك چیزی به ما خبر بده ولم توجد له أى فائدة بالكذب، فهذا الانسان يصدق فى اخباره**، اگر به چنین شخصی بگویند که خبری بده، و در دروغ گفتن هم برایش فایده‌ای مترتب نباشد، در اخبارش صادق خواهد بود. این شاهد بر آن است که این شخص حُسن صدق را ادراک می‌کند.

## پاسخ صاحب مواقف از دلیل دوم

در مواقف در جواب از این دلیل، گفته شده است که این مطلب به ملائمت و منافرت باز می‌گردد؛ یعنی این آدم حساب می‌کند که چه چیزی با نفسش سازگاری دارد، همان را اختیار می‌کند؛ چه چیزی با نفسش منافرت دارد، همان را ترك می‌کند؛ و این غیر از حسن و قبح محل نزاع است که به معنای مدح و ذم است.

## اشکال پاسخ فوق

همان جوابی که از جواب دلیل قبلی دادیم، در اینجا هم می‌دهیم؛ می‌گوئیم اگر فرض کنیم امر دیگری غیر از ملائمت و منافرت باشد، مثل مورد خودزنی، یا کشتن حیوان در مقابل این شخص؛ آیا این شخص پیش خودش نمی‌گوید این کار مذمومی است و اگر این کار را انجام دهم، عمل قبیحی مرتکب شده‌ام؟ کشتن حیوان نه ملائم با نفسش است و نه منافرت با آن. ادعا این است که این شخص چنین اختیار می‌کند از باب اینکه در خود این عمل ملاك حسن و قبح وجود دارد.

## اشکال دلیل دوم

منتهی این دلیل اشکالی که دارد، این است که عکس این نیز کاملاً از بزرگان ما ادعا شده است. اگر یادتان باشد، عرض کردیم این سینا در **اشارات** و **خواجہ طوسی** در **شرح اشارات** درست عکس این مطلب را ادعا کرده‌اند. می‌گویند: اگر انسانی منفرداً خلق شود و عاش منفرداً و لم يشاهد أى مجتمع و أى تربية، اصلاً خوبی حسن و قبح را نمی‌فهمد؛ نمی‌فهمد که چه عملی خوب است و کدام عمل بد است.

بنابراین، اولین اشکالی که برای این دلیل هست، این است که در مقابلش هم چنین ادعایی وجود دارد؛ و برای ما هیچ کدام قابل

اثبات نیست. هنوز این را تجربه نکرده‌ایم که اگر انسانی در جایی تنها باشد، هیچ کس را هم نبیند، هیچ قانونی هم به گوشش نخورد، چه می‌کند؟ این قابل اثبات نیست. بنابراین، هر دوی اینها صرف ادعاست و هیچ کدام نمی‌توانند حرفشان را اثبات کنند. اشکال دیگری که در اینجا وجود دارد، این است که اگر این آدم صدق را اختیار می‌کند، از باب این است که میل و غریزه‌اش او را وادار به این کار می‌کند؛ و بحث حسن و قبح در ما نحن فیه ارتباطی به بحث غریزه و میل نفسانی ندارد. البته باز همان جوابی که ذکر کردیم، در اینجا هم مطرح می‌شود. به هر حال، دلیل دوم، به نظر ما قابل قبول نیست؛ چه آن که قابل اثبات نیست.

## ادله الزامی عدلیه در اثبات حسن و قبح عقلی

عرض کردیم که بنا بر آنچه که در کتاب مواقف آمده است، عدلیه دو دلیل الزامی هم دارند؛ که البته چندان مهم نیستند.

### دلیل اول الزامی

اولین دلیل این است که **لو حسن من الله كل شيء لحسن منه الكذب**؛ اشعری‌ها می‌گویند هر چیزی که از خداوند صادر شود، حسن است؛ عدلیه در جواب می‌گویند: اگر هر چیزی هست، باید کذب هم از خدا حسن باشد؛ در حالی که **و فی ذلك ابطال الشرايع و بعثة الرسل بالكلية**، اگر کذب حسن باشد، دیگر نه شریعتی برای ما درست می‌ماند و نه ارسال پیامبران؛ و همه بی‌معنا می‌شود.

این اجمال مسأله، البته ادله و حرف‌های دیگری نیز وجود دارد که آقایان خودشان مراجعه کنند. تا اینجا حسن و قبح عقلی را اثبات کردیم. بحث از اینجا شروع شد که اخباری‌ها می‌گویند مقدمات عقلیه برای ما مفید قطع نیست، چون کثرت خطا در مورد آنها در جریان است؛ لذا، کثرت خطا را هم در عقل نظری و هم در عقل عملی بررسی کردیم؛ و به مناسبت، بحث حسن و قبح عقلی را نیز تقریباً مبسوط ذکر کردیم. از اینجا به بعد، دنباله بحث را باید با اخباری‌ها بگیریم؛ ببینیم بر اساس مطالبی که گذشت، چه جوابی باید از کثرت خطا بدهیم؛ و هم دلیل دیگر اخباری‌ها که به برخی از روایات استدلال کرده‌اند را ذکر و بررسی کنیم.